

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم مرحوم شیخ بعد از بحث فضولی، متعرض یک بحثی شده اند که ما طبیعتاً سابقاً متعرض شدیم، بعد بحث های بعدی اش را خواندیم، حالا می خواهیم آن بحث را تدارک بکنیم. و آن این بود که اگر کسی مالک نصف خانه باشد، بگوید «بعتک نصف الدار». آیا مراد ایشان از «نصف الدار»، کلمه «نصف»، نصف مشاع است؟ یعنی نصفی که به شما فروختم ربعش از ملک من، ربعش از ملک این شریک من است، چون شریک دارد. یا نه، این بر نصف مختص آن است. این یک بحثی است که ایشان مطرح فرمودند.

البته به نظر ما در نظر عرفی شاید واضح باشد که نصف مختص است، لکن اینجا وقتی می خواهند بکشند به مدرسه، به اصطلاح به بحث علمی بکشاند، به مشکلات درمی خورند. و سرّ مشکل را هم عرض کردیم، سرّ مشکل، ظهور کلمه «نصف» در مشاع است. «نصف» در لغت عربی، اینجا در نسب، در مشاع است. مثل خمس، «فان لله خمسة»، آن هم در مشاع است. اصلاً دلیل بر اینکه گفته اند خمس به عین مال تعلق می گیرد، کلمه خمس است، خود کلمه خمس.

در باب زکات داریم که آنی که در آیات زکات است که مربوط به زکات، اصل زکات است، حالا آن شامل همه موارد اصطلاح زکات است، آن معنای صدقه است بیشتر. آن در آیات مکی هم داریم، «آتوا الزکاة». این به تکلیف می خورد، به عین نمی خورد، «آتوا الزکاة». آنچه که دیگر در باب زکات در قرآن داریم یک آیه است فقط، «خذ من اموالهم صدقة». که تفسیر شده به طلاق، به زکات، معذرت می خواهم. «خذ من اموالهم»، ببینید، پیغمبر از اموال آنها. ببینید.

یعنی همه این اموال را، اموال آنها حساب کرده است. یعنی اگر آقا چهل تا گوسفند داشت، یک سال گذشت، هنوز اموال اوست، مال اوست. «خذ من اموالهم». نه اینکه یک گوسفند خارج می شود، یک چهل خارج می شود. پس در باب زکات تعبیری که داریم با تکلیف می سازد، در باب خمس تعبیری که داریم با عین می سازد. «فان لله خمسة». این «خمس»، این نصف، خمس، در ظهور در مشاع دارد. فرق بین زکات و خمس این است. حالا آن بحث تعلق به عین و زکات در آن... نمی خواهیم... فقط می خواستم اشاره بکنم.

و عرض کردیم به طور کلی ما سه چیز داریم: تکلیف داریم، ذمه داریم، عین داریم. این به طور کلی در اصطلاح کلی. و لذا باز هم یک مشکل دیگر، کلیاً در مسائل مالی، تکالیف مالی، ادعاشان این است که تکالیف مالی، خود مال بودن قرینه است بر اینکه ذمه است. دین است، مثل دین، مثل ادای دین. یعنی تعبیر به اصطلاح مالی، مثلاً کفاره بدهیم، این ظاهرش این است که در ذمه است.

و لذا گفته اند اگر فوت کرد، از مالش خارج می شود. و لذا در عروه هم این فرع را دارد، در باب روزه که کفاره روزه را شخص دیگری می تواند بدهد. تکلیف صرف نیست. یکی تکلیف صرف داریم، یکی تکلیف و ذمه داریم، یکی تکلیف و ذمه و عین داریم. مثلاً در باب زکات اگر ما باشیم، ظاهرش تکلیف و ذمه است. در باب خمس اگر باشیم، ظاهرش این است: تکلیف و ذمه و عین. «فان لله خمس». یکی از حضار: در کفاره به نظرتان چه است؟

آیت الله مددی: کفاره هم به نظرمان تکلیف صرف است. البته مشهور بین علما تکلیف و ذمه است. کفاره را گرفته اند تکلیف و ذمه. لذا شخص دیگری می تواند بدهد. کسی افطار کرد در ماه رمضان عمداً، شخص دیگری، حالا فامیل یا غیر فامیل، کفاره ای ایشان را پرداخت بکند. به نظر ما اشکال دارد، شبهه کرده ایم. در محل خودش شبهه کرده ایم که این معلوم نیست ثابت بشود. لکن اینها یک قاعده گذاشته اند. قاعده این است که اصولاً تکالیف مالی، طبیعتشان ذمه است. اصولاً تکالیف مالی، وقتی صحبت مال مطرح می شود، به خلاف تکالیف بدنی. تکالیف که مال عمل است، مثل «اقیموا الصلاة». مثل «اقیموا الصلاة»، اینها تکلیف صرفند. در باب تکالیف، غیر نمی تواند انجام بدهد. کسی دیگر به جای شما نماز ظهر بخواند، درست نیست. اما در باب ذمه، غیر می تواند انجام بدهد. شما مدیون هستید، یک آقایی می آید دین شما را می دهد. فرق بین ذمه و دین این است. و اگر معنایش معنای عین باشد، در عین هم نمی شود تصرف کرد.

مثلاً در باب کفارات کسی ندیدم تا حالا قائل به عین باشد. مثلاً فرض کنید کسی در حج اعمال، عملی انجام داد، کفاره داشت. حالا یک گوسفند هم در شهر خودش دارد. به عنوان مثال، ما بگوییم. یک کسی بگوید آقا چون این عمل را انجام داد، گوسفند از ملکش خارج شد، شد کفاره. کفاره این عملی که در حج انجام داد. دقت کردید؟ اینجا می شود تکلیف و ذمه و عین. اما همچنین قولی ما نداریم در باب کفارات که به عین تعلق بگیرد.

پس در باب زکات یک حساب است. ما باشیم و ظاهر زکات، «خذ من اموالهم». ببینید. یعنی این را اموال ایشان حساب کرده است. ولو زکات به آن تعلق گرفته، اما اموال آنها را حساب کرده است. پیغمبر «خذ من اموالهم». پس این معنایش این است که به اصطلاح

تکلیف هست، در عین حال چون مالی است، طبیعت تکالیف مالی می گویند ذمه است. این اصطلاحی است که تکالیف مالی غیر از تکالیف بدنی است.

بله، در تکالیف بدنی خصوص حج آمده است که ذمه است. خصوص حج آمده است که ذمه است که لذا اگر فوت هم کرد کس دیگر انجام باید داده بشود، از او قضا باید بشود. این هم چون روایت خاص دارد. یکی اولاً در باب حج «لله علی الناس»، «لام» و «علی» می گویند در لغت عرب علامت ذمه است. لام و علی «لک علی الف درهم». تو از من هزار درهم می خواهی. یکی «لله علی»، «لام» و «علی» طبیعتش این است که ذمه باشد، مثل نذر. نذر هم همین قبیل است. دقت کنید ببینید من ابواب مختلف را برایتان می آورم که یک احاطه ای پیدا بکنید به جهات مختلف قصه. دقت کردید؟

و «لام» و «علی»، یکی هم همان روایت معروف است، یک زنی بوده از خثعم بوده، زنی حالا بچه داشته، یک ساله با خودش آورده. در روایات ما دارد «صبی» لکن در روایات اهل سنت می گویند «صبی» اش یک ساله بوده. اینکه می گوئیم یک ساله، من جمع بین روایات ما و روایات اهل سنت کردم. چون یکی از مشکلات ما این است که خیلی روایات اهل سنت در ذهن ما مشوب به روایات اهل بیت است. لذا این را مجبوریم جدا بکنیم که آقا... این مرحوم نجاشی نمی دانم در ترجمه که دارد که «این سمع من اهل الحديث العامة کثیراً و بعد دید که دارد خلط می کند فترک حدیث العامة بالکل» که خلط با حدیث شیعه نشود. حالا من هم نه، من اینکه خلط نشود، خودم می گویم. این «صبی» در روایات ما دارد که «رفعت إلیه صبیاً». اما در روایات سنی دارد که این «صبی» یک ساله بوده.

«فقلت ألهذا حج؟ قال نعم ولك أجر». و لذا عرض کردیم، حج یکی از تکالیف الهی است که غیر از اینکه ذمه هست، یک نکته دیگری هم دارد، استحبابش برای غیر ممیز هم هست. هیچ تکلیفی نداریم برای غیر ممیز مستحب باشد. اصلاً استحباب هم برای ممیز است. مثلاً بچه شش، هفت ساله که ممیز است. اما تنها تکلیفی که برای غیر ممیز است حج است. آن هم به خاطر همین روایت. «فقلت ألهذا حج؟ قال نعم و لك أجر». و بعد هم آقایان متعرض فروع مسئله شده اند، در حال مثلاً طواف، می تواند بچه را بغل بکند برای هر دو نیت بکند، هم طواف برای خودش باشد، هم برای بچه. این فروعی است که بعد فقها... دقت کردید؟ تاریخ مسئله روشن بشود.

ما در فقه ما این طوری است، یک اصلش یا از قرآن گرفته شده یا از سنت، بقیه اش را فقها آمده اند بحث کرده اند. این بحث هایی که بعد شده مال بعد است. مثلاً برای اشعار و تقلید، برای چیز چه کار بکند؟ برای به اصطلاح قصر و تقصیر و اینها، برای مثلاً کشتن، کفاره که می کشد، گوسفند که می کشد الی آخره. این فروعی است که بعد فقها بر اصل این مطلب...

بعد در آنجا دارد که «ان ابی ادرکته الفریضة و هو شیخ کبیر لا یستطیع ان یرکب راحلة». «فقال... فهل علیه قضاء؟ قال رأیت» «أرأیت» به صیغه مؤنث، «لو کان علی أئیک دینٌ أکنت قاضیته؟ قالت نعم. قال فدين الله أحق أن یقضی». تعبیر شده از حج به «دين الله». این تعبیر از حج به «دين الله» در لسان روایت رسول الله آمده است.

در روایات ما یک صحیح به نظرم حلبی هم باشد، اگر نگاه بکنید، «إذا دخل الوقت فاد الصلاة فإن الصلاة دینٌ». این تعبیر را داریم ما. این «فإن الصلاة دینٌ» داریم. در یک روایت واحده هم هست، ندیدم بیشتر از آن. این «فإن الصلاة دینٌ» را نگاه بکنید، داریم ما، این تعبیر را داریم. اما بنای اصحاب بر این نیست که با آن معامله ذمه بکنند. در حج چرا، معامله ذمه کرده اند.

یکی از حضار: می شود داشت برای نماز روزه استیجاری استفاده کرد؟

آیت الله مددی: بله، نه نماز روزه استیجاری اصل اولی را گذاشته اند بر بطلانش، مگر اینکه دلیل بر صحتش بیاید.

و لذا عده ای از اهل سنت هم نماز روزه استیجاری را باطل می دانند، مثلاً می گویند باطل است و نمی شود انجام داد. دیگر انجام نداد، نداد دیگر، رفت پی کارش. از بعضی علمای شیعه، شواذ علمای شیعه هم داریم. اما چون روایت صحیح داریم که پدر ما فوت کرد و نماز... فرمود که بخوان. «یقضی عنها اولی الناس بمیراثه». صحیح حلبی است به نظرم، مال حلبی باشد. «یقضی عنها اولی الناس به میراثه»، اصلاً کلمه «قضا» دارد. «و عنه» دارد. خوب دقت بکنید.

یعنی این عمل از طرف آن واقع می شود. چون اگر از طرف میت هم نماز خوانده شد، دو احتمال هست. یک احتمال، اهدای ثواب باشد. ثواب نماز به میت داده بشود. احتمال دوم، نه، همان وظیفه میت باشد. سقوط ذمه باشد. یعنی اگر نماز خواند مستأجر، آن اصلاً ذمه ای آن شخص هم بری می شود. دقت کردید؟

مثل نماز قضایی که خودمان می خوانیم. این ذمه ای ما بری می شود. اهدای ثواب نیست، ایصال ثواب نیست. و لذا این روایت را عرض کردم این طوری است: «یقضی عنه». همین کلمه قضا را آورده، هم «عنه». معنایش این است که این عمل برای او واقع می شود. دقت کنید. فقط ایصال ثواب نیست.

عرض کردیم در امور که جنبه نیابت دارد، به طور کلی، این هم بحث های کلی است در باب نیابت، عرض کردیم در باب نیابت، صور محتمل خیلی زیاد است، لکن صور معقول که حالا ارزش قانونی دارد، بحث علمی دارد سه تاست. یک، تنزیل بدن باشد، نائب خودش را منزله ای، بدنش را منزله ای منوب عنه بگیرد.

دو، تنزیل عمل باشد که کأنما عمل از منوب عنه صادر شده. سه، اهدای ثواب باشد، فقط تنزیل ثواب باشد. و تنزیل بدن عرض کردیم امکان دارد لکن از روایات استفاده نمی‌شود. از ادله استفاده نمی‌شود. اما تنزیل عمل استفاده می‌شود. در نیابت، تنزیل عمل استفاده می‌شود. در واجبات. در مستحبات استفاده می‌شود اهدای ثواب بیشتر. مثلاً برود زیارت انجام می‌دهد یا نماز شب از طرف پدرش می‌خواند، نماز مستحبی از طرف پدر، اهدای ثواب می‌شود، تنزیل عمل نمی‌شود. فرق بین واجبات و مستحبات. حالا به هر حال، این بحث در باب نیابت است.

به هر حال، این عرض کردیم، برگردیم به بحث خودمان. ظهور الفاظ را باید در نظر گرفت. مرحوم شیخ اشاره می‌کند و مرحوم نائینی عرض کردیم توضیح بیشتری می‌دهد. مشکل مسئله کجاست؟ مشکل مسئله این است که «نصف» ظهور در نصف مشاع دارد. از آن طرف هم ایشان مالک نصف خانه است. دو نکته هست که ظهور در نصف مختص داشته باشد، بلکه سه نکته می‌شود مجموعاً. یکی اینکه گفته «بعثک نصف». تا گفت «نصف»، خب خودش مالک نصف است، ظاهر این است که ملک خودش را فروخته. بعدش هم گفت «بعث»، فعل را به خودش نسبت داد.

اگر بخواهد نصف مشاع باشد، نصفش هم مال شریکش است. آن خلاف ظاهر است. دقت می‌کنید؟ پس دو تا نکته را ایشان معارض گرفته‌اند. یک، ظهور «نصف» در «مشاع». دو، ظهور فعل و مبیع، مفهوم در اینکه مال خودش است. مرحوم نائینی می‌گوید ظهور جمله اصلاً. ما به نظر ما همین ظهور جمله بهتر است. اصطلاحاً... ما گفتیم به جای جمله اگر کلام بگوییم شاید بهتر باشد. فرق گذاشتیم بین جمله و کلام. جمله را که مرحوم نائینی گفته، مرادش ظاهراً نائینی مرادش یکی است، حالا ما یک کم ملا نقطی بازی می‌کنیم. جمله، آن مدلول لفظی است. کلام با مدلول سیاقی جمع می‌شود. مدلول لفظی با مدلول سیاقی و مدلول حالی و با قرائن و، مجموعه‌ای از مجموعه‌ای از قرائن سیاقی و اینها را به آن می‌گوییم کلام.

انصافاً وقتی آدم گفت «بعثک نصف الدار»، معلوم است من حیث المجموع چون فروخته، این فروخته و ایشان مالک، نصف هم که می‌گوید، پس منصرف... پس «نصف» ولو به معنای نصف مشاع است، در اینجا منصرف است با این قرائن به نصف مختص. پس نصف مختصش را فروخته. عرض کردیم این مسئله در... ایشان مرحوم شیخ در باب بیع فرمودند، خود ایشان ملتفت شده‌اند که این مسئله در جاهای دیگر هم آمده، متأسفانه... این مسئله در اقرار آمده، این مسئله توی ارث آمده، این مسئله در باب وصیت آمده، این مسئله در باب ازدواج، در باب مهور هم آمده. در باب مهر هم همین مسئله مطرح شده است.

لذا مرحوم شیخ فقط عرض کردیم نکته این بود که، حالا این چاپ جدید کتاب در حاشیه اش جدا کرده، در خود متن جدا می کرد راحت تر بود، با یک دانه علامت ستاره یا کروهه می گذاشت. اینها را حتی مرحوم نائینی هم جدا نکرده. این باید یکی یکی جدا بشود. مسئله ی بیع، مسئله به اصطلاح، مسئله ی مهر، مسئله ارث، مسئله ی اقرار، مسئله ی صلح الی آخره. علی ای حال روشن شد؟ پس مرحوم شیخ به این مناسبت مسائل دیگر هم آورده، آنها ربطی به باب بیع ندارند لکن برای روشنی مطلب اضافه کرده، در آنها هم هست.

مسئله ی بعدی که بعد متعرض ... و شیخ نتیجه ی حرفش این بود، خلاصه ی حرفش، اگر کسی به اصطلاح «نصف» ولو ظهور در نصف مشاع دارد، لکن به نصف مختص هم «نصف» گفته ... ما این جور فهمیدیم، بنده عرض می کنم، از کلام شیخ این جور تفسیر کردیم که مرحوم ... چون شیخ می گوید «و لهذا». شیخ می خواهد بگوید «نصف» ظهور در «نصف» دارد، مطلقاً. نصف مشاع هم نصف است، نصف مختص هم نصف است. و به نظر ما این حرف را می گفت بهتر بود. اما ظاهراً مرحوم نائینی جور دیگری کلام شیخ را فهمیده اند. می گویند نه، شیخ می خواهد بگوید «نصف» ظهور در نصف مشاع دارد. لکن نصف مشاع چون به عنوان یک کلی است، آنی که ایشان وقتی می فروشند، مالکش است، نصف مختص مالکش است. و ولو ظهور در مشاع دارد، لکن به خاطر اینکه مالک، آن مصداق این نصف مشاع، ایشان مصداقش را، مالک، خودش مالک است، ظهور در همان نصف مختص پیدا می کند.

آن وقت یک مثال می زند: «من ملک کلیاً یملک مصداقه». کسی بخواهد یک تملیک امر کلی بکند که مصداقش را مالک است مثالی که شیخ می زند این است یک کسی ماذون است در بیع مثلاً گندم مثلاً به عنوان مثلاً گندمی هست اینجا مال کسی است اجازه دارد بفروشد بعد به او می گوید من یک کیلو از این گندم را سلفی به شما به نحو سلف یعنی بعد از یک ماه به شما فروختم به این قدر او بعد می رود می خرد یک کیلو گندم را می خرد می فروشد. ببینید الان مالک نیست سوال این می شود که این یک کیلو در این یک کیلویی که ایشان ماذون است واقع می شود یا در یک کیلویی که خودش مالک می شود تملیک کلی کرده است دقت می کنید تملیک کلی یک کیلو گندم.

شیخ می گوید اگر تملیک کلی کرد و بعد مالک یک قسمت بود به همان در آن قسمت خودش واقع می شود در ماذون دیگر واقع نمی شود شیخ این عبارت را دارد من ملک کلیاً یملک مصداقاً مثال سلف می زند. عرض کردیم در باب بیع اصطلاحی دارند: اگر ثمن و پول، کالا، پول و کالا هر دو نقد باشند، حاضری باشند، «بیع مصطلح»، «بیع اصطلاحی» است. اگر به اصطلاح ثمن متأخر باشد، زماناً، کالا نقد باشد، اصطلاحاً «نسیئه» به آن می گویند. اگر پول مقدم باشد، نقد باشد، کالا مؤخر باشد، اصطلاحاً «سلف» به آن می گویند.

یعنی پول را الان می دهد، لکن کالا را بعد از یک ماه می دهد. این را اصطلاحاً «سلف» به آن می گویند. و عرض کردیم که ما بیع را مثلاً دو قسم می دانیم، بیع عین و بیع به اصطلاح... آن یکی دیگر... بیع کالا به کالا. آن هم ما اصطلاحاً بیع می گیریم. در قانون غربی، بیع کالا به کالا را جدا می کنند، اصلاً بیع نمی دانند. یعنی بیع را در جایی می دانند که حتماً ثمن باشد. این اصطلاحات را حفظ کنید و گاهی دقت بکنید ما چون در حوزه های ما متأسفانه دقت ها کم شده، این اصطلاح منشأ اثر است، نه اینکه فقط اصطلاح باشد. این اصطلاح منشأ اثر است. یعنی آن را مثلاً اسمش را «پای پای» به فارسی. آن را بیع نمی دانند. بیع جایی می دانند که به اصطلاح مقابل کالا پول باشد. اما اگر مقابل کالا، کالا باشد، آن را بیع نمی دانند. حالا من اسم عربی اش یادم رفت، ما همیشه استعمال می کردیم.

یکی از حضار: تهاتر

آیت الله مددی: تهاتر نه تهاتر بله آقا؟

یکی از حضار: کالی به کالی

آیت الله مددی: نه بیع کالی به کالی که دین است نه دین است ده ها بار من همین جا به کار بردم صدها بار به کار بردم ما به فارسی می گویم پا یا پای ببینید بیع اگر هر دو کالا باشد در این قوانین غربی آن را جدایش کردند دقت می کنید آن را از بیع جدا کردند و عرض کردیم نکته ای دارد این طور نیست که بی نکته باشد حالا ما خیال می کنیم که در حوزه ای ما متعارف است که این اصطلاح باشد این سرش این بوده که اگر مثلاً فرض کنید پول باشد و اگر پول را تاکید کرد یک ماه پول نداد خوب دقت کنید در سر ماه سود پول را از او می گیرند هم پول را می گیرند رفت به دادگاه هم پول را می گیرند هم سود پول، دقت کردید؟ اما اگر کالا به کالا باشد

یکی از حضار: مقایضه.

آیت الله مددی: مقایضه. بله، مقایضه. بیع مقایضه باشد، بیع مقایضه، فرض کنید پتو فروخت به کتاب، نداد، کتاب را نداد، تأخیر کرد، تا رفت به دادگاه، یک ماه طول کشید. دیگر چیز نمی کنند، به اصطلاح...

یکی از حضار: سقوط ارزشش را نمی گیرند.

آیت الله مددی: آه، دیگر چیز، تأخیر را نمی گیرند، حساب تأخیر را نمی گیرند. اضافه نمی کنند به جنس. لذا چون به خاطر... روشن شد؟ به خاطر این اثر که در باب پول سود پول را بگیرند، در باب کالا به کالا سودش را نمی گیرند دیگر. اگر تأخیر کرد...

آن وقت در فقه ما چون سود پول حرام است، اگر تأخیر کرد پول را باز هم ما سود نمی گیریم. یعنی... روشن شد؟ پس این نکات فنی دارد ها، نه اینکه خیال کنید مجرد اصطلاح است. ما اگر شخص تأخیر کرد، پول را نداد، بعد از یک ماه گرفتند، پول را می گیرند، سود پول را دیگر از او نمی گیرند.

یکی از حضار: قدیم پول هم عین بود ارزشش نمی افتاد طلا بود درهم دینار بود این پول پول بود

آیت الله مددی: نه حتی درهم و دینار نه سود پول بود، سودش را حساب نمی کردند مثلاً در دو ماه تأخیر کردید دادگاه کشید گفت سود پول را هم بده اما الان دادگاه غریبی را می گیرد سود پول را می گیرد اما سود کالا را نمی گیرد دقت کردید؟

یکی از حضار: قدیم ها همش کالا به کالا بود چون درهم هم به هر حال ارزشش نمی افتاد، درهم بود. الان این پول، پول...

آیت الله مددی: نه آن هم جعل داشت، هم جعل داشت. آن هم بالا پایین می رفت دیگر. من شاید پایین ترین حدی که دیدم هشت درهم است، یعنی یک دینار هشت درهم. اما تا دوازده درهم، شاید جایی دیدم تا چهارده درهم هم رسیده. این هم یکی از مشکلات فقه اسلامی است که این باید با روایات اهل بیت حل بشود. مثلاً در روایات ما، روایات اهل سنت دارد که رسول الله دیه را هشت هزار درهم قرار دادند. الان در روایات ما ده هزار درهم است. رسول الله دیه را هشت هزار درهم قرار دادند. دقت کردید؟ آن در وقتی بود که هر دینار ده درهم بود. در زمان عمر، دینار آمد پایین قیمت، درهم آمد پایین. درهم، دینار آمد پایین. دینار هر دینار شد هشت درهم. آن وقت آن شد ده هزار. یعنی این به خاطر نزول پول بود. در زمان عمر، مقدار دیه را آوردند بالا. ما ده هزار که الان حساب می کنیم در روایات ما آمده، این به خاطر امضای ائمه است علیهم السلام، اشتباه نشود. و الا در اصلش...

و لذا خوب دقت کنید مثلاً دیه کافر در همان زمان در روایات مثلاً یک دهم بود. یک دهم در آن زمان ۸۰۰ درهم می شد، چون دیه کامل ۸۰۰ بود، ۸۰۰ درهم می شد. الان شده مثلاً ۱۰۰۰۰، ۱۰۰۰۰ شده، یک دوازدهم و نیم است دیگر، ده درصد نیست. یک دهم نیست. اما دیهی کافر پیش ما عوض نشده، روی ۸۰۰ درهم است هنوز. روشن شد چه می خواهم بگویم؟ این ظرافت های تاریخی است که باید در نظر گرفت، متأسفانه آقایان ما اینها را توجه به آن نکرده اند و مشکلاتی تولید شده. این تولید مشکلات مال این است.

پس پول در اول هشت هزار بود، یک، ده درصدش می شد چقدر؟ هشتصد درهم. بعد پیغمبر دیه را قرار دادند روی به اصطلاح... پیغمبر نه، زمان عمر، دینار آمد پایین، درهم آمد پایین. درهم، دینار آمد پایین. دینار، هر دینار شد هشت درهم. خود مثلاً گوسفند، گوسفند بعضی وقت ها یک هشتم شتر بود، بعضی وقت ها یک هفتمش بود، بعضی وقت ها یک دهمش بود.

خود شتر، اصلاً شتر در خیلی از مجتمعات ابتدایی مال بود. اصلاً بعضی ها گفته اند «خذ من اموالهم»، مال در لغت عرب یعنی شتر. چون شتر ارزش بود، معیار ارزش بود. همه چیزش هم بود. دقت کردید؟ دقت کردید چه می خواهم بگویم؟ این نکته اش این بود و آنی که در زکات ما آمده، روی یک نرخ متوسط آمده. هر شتر، هشت تا گوسفند. یعنی هر هشت تا گوسفند، یک شتر. لذا در نصاب، از اصولاً عرض کردیم، نصاب ما به طور متعارف، زکات به طور متعارف یک چهل است، نصف العشر به قول آقایان، نصف العشر یک چهل می شود. یعنی دو و نیم درصد. زکات به طور طبیعی دو و نیم درصد است.

در بعضی از موارد، در غلات، پنج درصد داریم، در غلات تا ده درصد. این بالاترین حد زکات است. در گوسفند و حیوانات هم داریم تا یک درصد. می آید پایین تا یک درصد. از دو و نیم درصد می آید پایین تا... پنج نصاب اولیه، هر هشت تا، هر به اصطلاح... هر به اصطلاح پنج تا شتر، یک گوسفند. چرا؟ چون پنج تا شتر، پنج تا هشت تا می شود چهل تا. می شود چهل گوسفند. می شود یک چهل. روشن شد؟

این یک نظام مالی معینی است این نظام مالیاتی هم قبل از اسلام و هم بعد از اسلام باید به دقت مورد مطالعه قرار بگیرد یعنی اینکه می گویند تا ۵ تا شتر داشته باشید یک گوسفند ۱۰ تا داشته باشید دو گوسفند دقت کردید نکته اش چه شد؟ چون در وقتی بود که یک شتر معادل با پنج تا گوسفند بود. معذرت می خواهم... پس پنج، هشت تا گوسفند، معذرت می خواهم... پس پنج تا شتر می شود چهل تا گوسفند. پس این همان نظام چهل تاست. نظام، نظام چهل تاست. یعنی نظام دو و نیم درصد است.

لذا اگر پنج تا شتر داشت، یک گوسفند از آن می گرفتند. یعنی دو و نیم درصد. روشن شد؟ ماها الان تصور می کنیم این یک نوع تعبد است. تعبد هست احکام الهی، لکن اینها نکته های اجتماعی هم دارد. فایده است. دقت می کنید؟ عده ای از این نکات اجتماعی در قبل از اسلام هم موجود بود که در اسلام مورد تأیید قرار گرفت. بعضی هایش هم نسخ شد. دقت کردید چه می خواهم عرض کنم؟ مثلاً خود زکات را که پیغمبر قرار دادند، بر ۹ چیز. در قبل از اسلام بیشتر بود، بر اموال دیگر هم گرفته می شد. «و عفی عما سوی ذلک». پیغمبر عفو کردند، نگرفتند. حالا برگردیم به مطلب خودمان.

مرحوم نائینی می فرمایند، مراد شیخ می گوید «و لهذا». من برای این کلمه «لهذا» توضیح دادم، چون من، خود من یک جور دیگری معنا کردم، اما مرحوم نائینی می گوید نه، مراد شیخ این است: «نصف» ولو ظهور در نصف مشاع دارد، راست هم می گویند. واقعاً من بعد فکر کردم حق با نائینی است. من معنای خود من را فهمیدم، حالا معنایی است که خودم اختیار کردم.

اما با اینکه ظهور در نصف مشاع دارد، اما چون عنوان کلی است، «نصف»، به نصف مختص هم می خورد. این نصف مشاع به نصف مختص هم می خورد. وقت این گونه شد، این هم شبیه «من ملک کلیاً یملک مصداقه». حالا این عرض کردم، این نفهمیدم این مطلب را مرحوم آقای خونساری، حاج آقا موسی خونساری که مرد بسیار فاضل، مرد بسیار متدین، مرد بسیار زاهد، خیلی مرد فوق العاده ای بود و انصافاً این «منیة الطالب» ایشان خیلی قشنگ نوشته، از تقریرات بسیار خوب مرحوم نائینی است، قدس الله اسرارهم. و ایشان، مال ایشان... ببینید دقت در عبارت، من همیشه می گویم دقت... خود من هم گاهی اوقات عبارتی که می آید، کم و زیاد می کنم، چون اعتماد بر حافظه... این اعتماد بر حافظه مشکلی دارد ها، در لفظ تصرف می شود.

آنی که شیخ دارد: «من ملک کلیاً یملک مصداقه». به صیغه مضارع، دومی مضارع است. اولی هم باب تفعیل است. اما آنی که نائینی آورده: «من ملک مصداقاً ملک»، «من ملک کلیاً ملک»، به صیغه ماضی آورده. ظاهراً باید این جور بخوانیم عبارت را. عبارت شیخ این جور خوانده می شود: «من ملک کلیاً یملک مصداقه». این سلفاً یک کیلو گندم به او فروخته، الان مقابلهش گندم هست. لکن معذوراً مال خودش نیست، معذوراً... بگوید وقتی گفت «بعثک یک کیلو از گندم»، انصراف دارد به خاطر نصف مشاع، یک کیلو از همین گندمی که من می توانم بفروشم. نه، درست است این انصراف دارد، لکن چون «یملک مصداقه»، اگر کلی باشد می خورد به وقتی مثلاً بعد از یک ماه، بعد از یک ماه گندمی را که مالک شد، این آن می شود. پس «یقع البیع النفسه لا عن مالیکه» در آن معذور است. دقت کردید؟

شیخ مثالی که آورده این است، مرحوم نائینی «من ملک کلیاً ملک مصداقه». مرحوم نائینی این عبارت را، نمی دانم حالا نائینی این کار را کرده یا شاگرد ایشان یا دقت نشده به اصطلاح در عبارت. عبارت شیخ یک جور است، عبارت مرحوم نائینی یک جور. و مرحوم نائینی تأیید می کند که این مطلبی را که مرحوم شیخ گفته درست است و این مطلب همین طور است و باب مهر را به این ترتیب درست کرده است. عرض کردیم از اینجا وارد باب مهر می شود. باب مهر هم معنایش این است که ایشان مهری برایش قرار داد، هزار درهم. دقت کنید. ایشان، این خانم برداشت پانصد، پانصد درهمش را بخشید. پانصد تاش ماند. زوج «طلقها قبل الدخول». آیا بروند ۲۵۰ تا از آن بگیرند، ۲۵۰ تا هم از خانم؟ نه. در روایات، فتاوی اصحاب، «و لهذا ذکر جماعة»، ایشان می گوید به اینکه نه، نصف مختص، همان نصفی که مال خودش است، همان نصفی که باقی مانده. زوج برگردد به نصف مختص. مرحوم شیخ می گوید این نکته اش همین است. و نائینی هم همین طور. می گوید البته اصحاب ما تعلیل کرده اند که بقاء حق آن شخص هست و لذا اشکال ندارد.

عرض کردیم این مسئله را من چون دیگر مقدماتش را عرض کردم که فردا ان شاء الله تعالی وارد بحث بشویم. اگر مایل باشید من کتاب وسائل را بیاورم برای دقت بیشتر. متأسفانه در کتاب وسائل در باب این جور مسئله ای که نصف مهر اینها، چندین فرع دارد. فروع متعدد دارد. توجه نشده. خیلی فروع متعدد دارد. این مسئله نصف در باب مهر، فروع خیلی متعدد دارد. اشکال مختلف فروع فرض شده. صاحب وسائل قدس الله نفسه تقریباً هفت هشت باب را قرار داده، هفت هشت باب. بد نیست، اما چون فاصله انداخته یک کمی خوب به نظر نمی رسد. ای کاش اینها را پشت سر هم می آورد.

اگر ما بخواهیم اینها را پشت سر هم بیاوریم که ان شاء الله من سعی می کنم فردا... فعلاً من نظرم این است که اصحاب که روایت، فتوا داده اند، فتوا... چون در باب مهر روایات است. این قاعده نیست که مرحوم شیخ گفتند. البته به نظرم قاعده هم اقتضاش همین است. وقتی گفت «نصف ما فرضتم»، «نصف ما فرضتم» صدق می کند بر این نصف مختص. بر نصف مختص هم صدق می کند.

یکی از حضار: اگر آن نصفی که بخشیده را برگرداند، رجوع کند، می تواند نصف از خودش بدهد، نصف از آن بدهد؟ فرقی نمی کند ظاهراً.

آیت الله مددی: نصف مشاع می دهد، فرقی نمی کند.

یکی از حضار: می تواند مختص هم نباشد یعنی، باز کلی برگردد.

آیت الله مددی: نه، الان که دارد می گوید هنوز، الان مالک کلی، مالک مصداق است. همان مصداق را می دهد. دقت می کنید؟ پس بنابراین... یا این البته، عبارت نائینی که گفتم، شاید نائینی «من ملک کلیاً ملک مصداقه» باشد، اولی مشدد باشد، دومی غیر مشدد. به هر حال چون نمی دانم چه جوری است عبارت را نوشته اند، آن «ملک مصداقه» را هم خودم احتمال دادم. لکن این احتمال هم هست. احتمال اینکه «من ملک کلیاً ملک مصداقه»، این از نظر مشتری باشد، «من ملک» از طرف بایع باشد، نظر به بایع باشد.

به هر حال، این مطلبی را که مرحوم شیخ فرمودند درست است، لکن روایت دارد. لکن مشکلی که ما با آن گیر کردیم، روایات متعدد است در ابواب مختلف. سعی کردیم یک جامعی بینشان پیدا کنیم، نتوانستیم. انصافاً نتوانستیم. اصولاً، این را در ذهن مبارکتان باشد، وقتی یک مسئله می بینید که این جور فروع در یک مسئله واحده، یعنی در این «نصف ما فرضتم» فروع متعدد، خیلی عجیبه. فروع متعدد دارد، این معنایش این است که این مسئله در عهد فقها و تابعین مطرح شده. ممکن است یک فرعی در عهد صحابه مطرح شده. در عهد تابعین بیشترش، لکن بیشترش مال عهد فقهاست. و این روایتی که از امام صادق سؤال کردند به خاطر انتشارش بین فقهاست.

.....

عادتاً این مسئله باید در بین فقهای اهل سنت مطرح شده باشد به فروع مختلف. و عرض کردم اولین کسی که خیلی فروع عجیب و غریب هم در فقه اسلامی وارد کرد، ابوحنیفه است. خیلی فروع عجیب و غریبه دارد اصلاً. آن فروعی که اصلاً غیر متصوره یعنی، متأسفانه، ایشان دارد. و توضیحاتش را سابقاً عرض کردم. فردا ان شاء الله شاید وسائل را بیاوریم. وسائل، کتاب طلاق، ابواب المهور، چند باب است، نه یک باب. لکن من سعی می کنم باب ها را پشت سر هم جمع بکنم و یک جا برایتان بخوانم. بعد روایتش را تحلیل کنیم، ان شاء الله تعالی.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.